



۱۶۸۶

مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی	مجله
بهار ۱۳۶۲	تاریخ نشر
اول	شماره
سال ۶۱	شماره مسلسل
مشرقه دانشکده ادبیات و علوم انسانی	محل نشر
فارسی	زبان
مجموعه علوم مقدم	نویسنده
۳۶ : (۲ - ۳۸)	تعداد صفحات
اعجاز کلمه در قرآن (۲)	موضوع
(۱-۲)	سرفصلها
	کیفیت
	ملاحظات

کتابخانه مرکزی  
دانشگاه تهران

کتابخانه مرکزی  
دانشگاه تهران



کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد  
شماره ۳۹۴۳۸ تاریخ ۱۸/۱/۶۹

مجله  
دانشکده الهیات و علوم انسانی

شماره اول بهار ۱۳۶۲ سال شانزدهم

محمد علوی مقدم

### اعجاز کلمه در قرآن مجید

(۳)

در دوشماره پیشین این مجله گفته شد که کلمه در بیان معانی اثر شگفتی دارد و نقش کلمات را در ایجاد معانی گوناگون نمی توان انکار کرد و این نقش در آیات قرآنی جلوه ای بارزتر و شگفت انگیزتر دارد و در مقاله پیشین نقش کلمه و اثر معنایی آن را در چند آیه مورد بحث قرار دادیم و اینک در دنباله مطلب می گوئیم: آیات قرآنی از کلماتی برگزیده شده که ضعف تالیف ندارد و در سیاق عبارت معقد نیست و رو به مرفته کلمات از استواری خاصی برخوردار است.

برای نمونه، مثلاً به آیات ۲ و ۳ و ۴ و ۵ سوره بقره توجه شود که قرآن، گفته است: ذلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ . أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ \*

\* یعنی: اینست آن کتاب که هیچ شک و تردیدی در آن راه نیست و این کتاب

در این آیات، قرآن تصویری روشن و کامل از متقین و پرهیزکاران ترسیم کرده ، همان طوری که در آیات بعدی از کافران و مردمان دوچهره، تصویری بدست داده است .

جمله نخستین یعنی «ذَٰلِكَ الْكِتَابُ» ، قرآن را بکمال وصف کرده و در واقع خراسته است بگوید : «ذَٰلِكَ الْكِتَابُ هُوَ الْكِتَابُ الْكَامِلُ كَأَنَّ مَا عَدَاهُ مِنَ الْكُتُبِ فِي مَقَابَلَتِهِ نَاقِصٌ وَأَنَّ الَّذِي يَسْتَاهِلُ أَنْ يَسْمَىٰ كِتَابًا»<sup>۱</sup> یعنی کتاب کامل ، همین قرآن است و گویا دیگر کتب در برابر این کتاب ناقص است و تنها این کتاب شایسته است که کتاب، نامیده شود .

زمخشری (متوفی به سال ۵۲۸ هجری) می افزاید : این درست بدان ماند که بگوئیم : «هُوَ الرَّجُلُ» یعنی «الکامل فی الرجولیه» ، الجامع لما یکون فی الرجال من مرضیات الخصال» و در مورد این آیه هم که زمخشری گفته بود : «ذَٰلِكَ الْكِتَابُ الْمُنَزَّلُ هُوَ الْكِتَابُ الْكَامِلُ» .

زجاج (متوفی به سال ۳۱۱ هجری) نوشته است<sup>۲</sup> که اخفش و ابوعبیده در باب معنای «ذَٰلِكَ الْكِتَابُ» گفته اند : «ذَٰلِكَ الْكِتَابُ» معناه هذا الكتاب و از شعر شاعری هم مثال آورده که «ذَٰلِكَ» به معنای «هذا» می باشد . زجاج افزوده که دیگران گفته اند : «إِنَّ مَعْنَاهُ ، الْقُرْآنُ»

و اهتمامی پرهیزکاران است . کسانی که به نادیده و غیب ، ایمان دارند و نماز را پریا می دارند و از آنچه دوزی و رزق ایشان کرده ایم ، به دیگران می بخشند . و کسانی که به آنچه بر تو فرود آمده و بر آنچه پیش از تو، فرود آمده ، ایمان آورده اند و جهان دیگر را هم باور دارند . ایشان بر راه پروردگار خویشند و ایشان دستگارتند .

ذَٰلِكَ الْكِتَابُ الَّذِي وَعَدُوا بِهِ عَلَىٰ لِسَانِ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ...  
 حاکمی در این صورت معنی چنین می‌شود، هذا ذلك الكتاب . که «ذالك»  
 این لحاظ اعراب در محل رفع است زیرا خبر مبتدا است و «الكتاب» هم  
 عطف بیان است برای «ذالك» و تقدیر آن، چنین است، «هذا القرآن  
 ذلك الكتاب» .

عبدالرحیم فوده، نوشته است<sup>۳</sup> : همان طور که وقتی می‌گوییم،  
 «ذالك الرجل» یعنی این، آن مردی است که کامل است و تمام خصائص  
 اخلاقی و خصال فاضله را داراست، همان طور هم وقتی گفته می‌شود،  
 «ذالك الكتاب» یعنی این قرآن جامع است و داراست تمام حقایق کتب  
 دیگر را .

در جمله دوم که قرآن گفته است : «لاریب \* فيه» شك و تردید  
 را بطور کلی از کتاب نفی کرده و خواسته است بگوید : این کتاب با  
 عظمت آن چنان از اعوجاج و پیچیدگی بدور است که جای هیچ شك  
 و تردیدی در آن نمی‌ماند .

برخی از طاعنان گفته‌اند که چگونه می‌توان نفی ریب برسبیل  
 استفراق کرد و بطور کلی گفت که هیچ شکی در آن نیست و حال آنکه،  
 کسانی هستند که در آن شك و ریب روا دارند ؟  
 در جواب گفته شده است که : نمی‌گوییم «لایرتاب فيه احد»  
 بلکه نفی از ریب می‌کنیم و نه از مرتاب<sup>۴</sup> . یعنی با توجه به اسلوب و شیوه  
 بیان و نحوه استدلال قرآن، حق نیست که در آن ریب و شکی روا داریم  
 نه اینکه کسی بناحق در آن شك و تردید نمی‌کند .

\* والریب، مصدر رابى، اذا حصل فيك الريبة و حقيقة الريبة فلق النفس  
 واضطرابها. رک: زمخشری، تفسیر کشاف ۱/۱۱۲ .

قرآن در جمله سوم گفته است: «هَدَىٰ لِّلْمُتَّقِينَ» و قرآن را راهنمای پرهیزکاران و متقیان و آنان که از خدا بترسند و از او پروا داشته باشند، دانسته که این خود قابل بحث است و برخی از طاعنان گفته‌اند که: قرآن برای هدایت تمام جهانیان است و چرا مخصوص متقیان باشد؟ و حال آنکه متقین، هدایت‌یافتگان هستند و این خود، تحصیل حاصل است.

شیخ خلیل یاسین در جواب گفته است<sup>۱</sup>: این نوع تعبیر از قبیل اینست که به مرد صالح بگوییم: «اصْلَحْكَ اللهُ» یعنی زادك الله صلاحاً. و یا به شخص مهتدی بگوییم: «هَدَاكَ اللهُ» ای زادك الله هَدَىٰ.

و یا به شخص عزیز مکرمی بگوییم «اعَزَّكَ اللهُ وَاكْرَمَكَ».

در آیه مورد بحث هم که قرآن گفته است «هَدَىٰ لِّلْمُتَّقِينَ» یعنی بر درجات هدایت متقین افزوده شود. و اینک بجای «هَدَىٰ» که صفت فاعلی است از کلمه «هَدَىٰ» که مصدر است استفاده شده، نکته بلاغی خاصی وجود دارد و در واقع مبالغه بیشتری را می‌رساند و از آن نفس هدایت استنباط می‌شود.

قرآن در نخستین جمله آیه ۳ سوره بقره که می‌گوید: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...» تصویری از متقین را ترسیم کرده و خواسته است که صفات متقیان و پرهیزکارانی را که از نور هدایت قرآن بهره‌مند

\* متقین: الَّذِينَ اخذُوا لِنَفْسِهِمْ وَقَايَةً مِنَ النَّارِ. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: الدكتور محمد عبدالمنعم الجمال، التفسير الفريد للقرآن المجيد، در چهار مجلد، دارالكتاب الجديد (مصر، ۱۹۵۲ م) ج ۱ ص ۱۶.

و بنا به گفته زمخشری تفسیر گشاک جلد یکم ص ۲۰: «الوقاية فرط الصيانة».

شده‌اند، بیان کند و نخستین ویژگی متقین را این دانسته که به غیب و به عالم تماوراء حس، معتقد باشند و به خدای غیر محسوس غیر قابل رؤیت یا چشم سر ایمان داشته باشند. . . . .  
 نظم فکری و استواری معنایی و نقش کلمه‌ای این آیات، بسیار شگفت‌آور است؛ زیرا پس از آنکه گفت این قرآن «یهدی للمتقین» و راهنمای افراد متقی است، بلافاصله پنج ویژگی اساسی برای پرهیزکاران برمی‌شمارد و می‌گوید:

۱- «الذین یؤمنون بالغیب» .

۲- «ویقیمون الصلوة» یعنی نماز را برپا می‌دارند، یعنی با خدا ارتباط پیدا می‌کنند تنها در برابر خدا تعظیم می‌کنند، تنها از خدا استعانت می‌جویند، یا خدا راز و نیاز می‌کنند و در نتیجه کردار و رفتار خدایی پیدا می‌کنند.

۳- «ومیمًا رزقناهم ینفقون» یعنی از آنچه روزی ایشان کرده‌ایم به دیگران می‌بخشند، انفاق می‌کنند، با انسانهای دیگر ارتباط پیدا می‌کنند.

نقش «مین» تبعیضی را در اینجا نباید از نظر دور داشت تا به قول زمخشری<sup>۷</sup> از اسراف و تبذیر جلوگیری شود و قسمتی از مال بخشیده شود و نکته قابل توجه اینکه گفته است: «ومیمًا رزقناهم ینفقون» یعنی از آنچه بدانان عطا کردیم، انفاق کنند تا اینکه موضوع انفاق عمومی باشد و تعمیم داده شود و تمام مواهب مادی و معنوی را دربرگیرد. به عبارت دیگر قرآن خواسته است که این موضوع انفاق، همه چیز را شامل شود و بگوید که مؤمنان کسانی هستند که از علم و عقل و نیروهای جسمی و روحی و دیگر مواهب خدادادی به دیگر

بندگان خدا هم سهمی می دهند . و اگر قرآن می گفت : «مِنْ أَمْوَالِهِمْ يُنْفِقُونَ» یعنی از اموال و دارائیشان انفاق می کنند فقط مادیات را در بر می گرفت و شامل مواهب معنوی نمی شد .

تقدم مفعول بر فعل هم از باب اهمیت موضوع است <sup>۸</sup> :

۴- صفت چهارم متقین اینست که «يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ» باشند یعنی در واقع ایمان به تمام پیامبران خدا داشته باشند، به عبارت دیگر هم ایمان به «ما أنزل إليك» یعنی قرآن داشته باشند و هم ایمان به «ما أنزل من قبلك» یعنی ایمان به کتب آسمانی قبلی .

۵- صفت پنجم متقین «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» \* است یعنی به رستاخیز و به جهان دیگر و جهانی که پس از دنیا و متاخر از دنیا است ، ایمان داشته باشند .

مقدم آمدن جار و مجرور (= ظرف) «وَبِالْآخِرَةِ» افاده تخصیص می کند یعنی «تخصیص ایقانه بالآخره ، ای ایقانه مقصور<sup>۹</sup> علی حقیقه الآخره» .

و مثل این می ماند که گفته شود «يُوقِنُونَ بِالْآخِرَةِ لِبَغِيرِهَا» .  
تقدیم ضمیر «هم» که در واقع فاعل است ، اختصاص را می فهمانید و در واقع چنین است «اختصاص ایقان بالآخره مقصور<sup>۱۰</sup> علیهم ...» و به آنان که ایمان نیاورده اند ، ارتباط ندارد<sup>۹</sup> . در واقع آوردن ضمیر قبلی آغاز جمله که در فعل هم مجدداً بصورت متصل تکرار شود ، برای

\* الإيقان : اتقان العلم بانفاد الشك والشبهة عنه . رك : زمخشری تفسیر کشاف

انفاده تقوی و تاکید حکم می باشد\* .

تفسیر «مِن» تبعیضی را در «وَمِمَّا رزقناهم ینفقون» نباید از نظر دور داشت زیرا به قول زمخشری (تفسیر کشاف، جلد یکم صفحه ۱۳۲) قرآن، مطلب را با «مِن» بیان کرده تا از اسراف و تبذیر جلوگیری و بخشی از مال بخشیده شود و نیز تقدم مفعول بر فعل از باب اهمیت موضوع است و نکته قابل توجه اینکه قرآن گفته است: «وَمِمَّا رزقناهم ینفقون» یعنی از آنچه بدانان عطا کردیم (انفاق می کنند)؛ زیرا که خواسته است انفاق عمومی باشد و تعمیم داده شود و تمام مواهب مادی و معنوی را در برگیرد. یعنی مؤمنان کسانی هستند که نه تنها مال و ثروت خود را در راه خدا می بخشند بلکه از علم و عقل و نیروهای جسمی و روحی و از دیگر مواهب خدادادی به دیگر بندگان خدا سهمی می دهند، و چنانچه قرآن می گفت «مِن اموالهم ینفقون» فقط مادیات را در بر می گرفت و شامل مواهب معنوی نمی شد<sup>۱</sup>.

ابن ابی الاصبیح مصری (متوفی به سال ۶۵۸ هجری) این آیات را در باب «صیحة الاقسام» مثال آورده و درباره این صنعت گفته است: صنعت صیحة اقسام آنست که متکلم بتواند تمام معانی مورد نظر خود را بخوبی بیان کند و سپس افزوده است که آیه «الذین یؤمنون بالغیب ویقیمون الصلوة...» تمام اوصاف محموده مؤمنان را در بردارد؛ زیرا عبادت یا بدنی است و یا مالی، بدنی دو قسم است: ظاهری و باطنی، مالی نیز دو قسم است: نوعی که مال و بدن در آن اشتراک دارند، همچون حج و جهاد و عبادتی که فقط ویژه مال است همچون: زکوة و صدقه.

\* از افادات معکار فاضل آئی دکتر فاضلی استاد دانشکده ادبیات مشهد.



«یؤمنون بالغیب» اشاره به عبادت باطن است . «یقیمون الصلوة» تصریحی است به عبادت ظاهری ، «وممّا رزقناهم ینفقون» اشاره به عبادت مالی است . پس این آیه تمام عبادات را به ترتیب اهمیت دربردارد<sup>۱۱</sup> ؛ زیرا عبادت باطن را بر عبادت ظاهر و عبادت بدنی را بر عبادت مالی مقدم داشته است .

در قرآن مجید گاه يك حرف متضمن معنای ویژه ای است و از آن معنای خاصی استنباط می شود مثلاً در آیه ۱۲۹ سوره بقره «ربنا وابعت فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتك وعلّمهم الكتاب والحکمة ویزکیهم ، انک انت العزیز الحکیم \*» .

در این آیه حرف جرّ «من» که به ضمیر «هم» چسبیده و رویهم رفته کلمه «منهم» درست شده اهمیت خاصی دارد و نشان می دهد که انبیاء و مربیان بشری باید از جنس بشر باشند و همان صفات و غرائز بشری را داشته باشند تا بتوانند سرمشق و الگوهای خوبی باشند و اگر همجنس نباشند نمی توانند دردها و نیازها و گرفتاریهای گوناگون انسانها را درک کنند و در نتیجه، انسانها هم نمی توانند از آنان سرمشق بگیرند .

ترتیب جمله های یتلوا علیهم ، یعلّمهم و یزکیهم نیز درخور اهمیت است ؛ زیرا به قول قرطبی<sup>۱۲</sup> (متوفای ۶۷۱ هجری) منظور از

\* یعنی : پروردگارا در میان آنان پیغمبری برانگیز که آیات ترا برایشان فرو خواند و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد و روان آنان را پاک و منزه سازد ؛ زیرا تو عزیز و حکیمی [و بر این کار توانایی] .

○ به قول شیخ محمد عبده در تفسیر المنار جلد یکم ص ۷۲ : منهم : ای من انهم .

آیات ، تلاوتِ ظاهری آیات است که مرحله نخستین می باشد و منظور از کتاب؛ معانی الفاظ و منظور از حکمت هم همان حکم اصلی و واقعی دین است که هدف اصلی می باشد .  
 تقدم تعليم بر تزکيه در این آیه اشارتی به ترتیب طبیعی آن است؛ زیرا طبعاً باید تعلیم بر تربیت مقدم باشد و نخست فراگیری چیزی باشد و آیات بر انسانها خوانده بشود و سخنی شنیده بشود تا تزکیه ایجاد شود ولی درسه آیه دیگر قرآن که تربیت و تزکیه و تهذیب نفس بر تعلیم مقدم شده و قرآن گفته است :

- ۱- «کَمَا ارسلنا فيکم رسولا منکم يتلوا علیکم آیاتنا ویتزکيکم ویتعلمکم الكتاب والحکمة ...» سورة بقره آیه ۱۵۲ .
  - ۲- «... يتلوا علیهم آیاتہ ویتزکيهم ویتعلمهم الكتاب والحکمة ...» آل عمران آیه ۱۶۴ .
  - ۳- «... يتلوا علیهم آیاتہ ویتزکيهم ویتعلمهم الكتاب والحکمة ...» جمعه آیه ۲ .
- به جهت اهمیت دادن به تربیت و تزکیه است<sup>۱۳</sup> .

قرآن در این آیه مورد بحث ما چیزی را بیان کرده که برای همیشه و در تمام جوامع بدان نیاز هست یعنی تعلیم و تربیت و در نتیجه تزکیه و تهذیب نفس که برای تمام زمانها و مکانها ضرورت دارد و هدف اصلی، تهذیب نفس است و همه چیز بخاطر آن انجام می شود و دیگر چیزها مقدمه است برای تربیت و تزکیه نفس . درسه آیه بالا، خدا در درجه اول به آگاهی و سپس به تزکیه و سرانجام از مرتبه کمال که تعلیم است سخن گفته ولی در آیه مورد بحث نقل قول ابراهیم است . بهر حال می توان گفت که رسالت انبیاء دور این دو محور می گردد آگاهی و تعلیم

وتربیت و تزکیه .

انتخاب کلمه بهتر از ویژگیهای قرآن مجید است مثلاً در آیه‌های {۵} و {۶} سوره بقره «واستمینوا بالصبر\* والصلوة وانها لکبیرة» الا علی الخاشعین . الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم وانهم الیه راجعون .» .

\* الصبر : الصوم . به ماه رمضان شهرالصبر گویند . به صابر، صائم گویند . وانما سمی الصائم صابراً لانه حیث نفسه عن الاکل والشرب . المصبورة : التي نهى عنها . نفس بازداشته شده . و زن بازداشته شده برای کشتن . المیصبورة : الیهیمة التي تجعل غرضاً وترمی حتی تقتل وانما قیل : للمابیر علی المصیبة صابر\* لانه حیث نفسه عن الجزع . رک: ابی محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبة ، تفسیر غریب القرآن ، تحقیق از سید احمد صفر داراحیاء الکتب العربیة ، عیسی البابی الحلبی وشركاه (مصر ۱۳۷۸ هـ ۱۹۵۸ م) ص ۲۷ .

وفی حدیث الصوم : صم شهرالصبر وهو شهر رمضان ... رک : لسان العرب ۱۰۸/۶ به نقل از تفسیر غریب القرآن ص ۲۷ یادرفی . صبر ، درمواجهه با هر مشقت و مقابله با هر ناراحتی، ضروری است و مسأله کف نفس و خودداری از هر چیزی، بسیار اهمیت دارد و لذا قرآن گفته است : «واستمینوا بالصبر ...» . استعانت به صلوة هم از این جهت است که صلوة در واقع وسیله ارتباط میان بنده و پروردگار است، وسیله‌ای است که آدمی می‌تواند از آن کمک بگیرد و روح خود را پرورش دهد . برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: سید قطب، فی ظلال القرآن ۶/۱ .

⊙ خاشعین : از خشوع و خشوع فروتنی در صدا و کلمات است و خضوع : فروتنی با بدن است . رک : شیخ طوسی، تفسیر التبیان ۲۰۴/۱ .

○ یعنی: از صبر و نماز کمک بگیرید و این کار جز برای خشوع پیشگان گران است. آنان که گمان دارند و می‌دانند که در پیشگاه پروردگار حاضر خواهند شد و به سوی او باز می‌گردند .

در این دو آیه صفت «خاشعین» به جمله «الذین یظنون...» بیان شده و گفته شده که «خاشعین» کسانی هستند که گمان دارند خدای را ملاقات می کنند و حال آنکه می باید گفته شود: «خاشعین» به تقای خدا یقین دارند. علت اینکه در این آیه به «یوقنون» تعبیر نشده اینست که قرآن خواسته است بفهماند که درجه ایمان به قیامت و روز واپسین اگر به مرحله یقین هم نرسد، آثار خوبی در روح و روان آدمی باقی می گذارد و دلها را به خضوع و جانهارا به فرمانبرداری وا می دارد تا چه رسد به وقتی که به مرحله یقین برسد. و به قول سید قطب<sup>۱۴</sup> تعبیر بسیار جالبی است که قرآن گفته «یظنون» و نگفته است: «یوقنون» در صورتی که «خاشعان» یقین دارند و نه گمان. در واقع قرآن خواسته است بگوید که کمترین آگاهی و اطلاعی به اینکه انسان با خدا روبرو خواهد شد کافی است که شادی در جان آدمی ایجاد کند و به روح آدمی نیرو و آرامش دهد و دلها را به خشوع وادارد.

در آیه نخستین، ضمیر مؤنث «ها» در کلمه «انها» به عقیده بیشتر مفسران به «صلوة» برمی گردد، به جهت اهمیت و عظمتی که نماز دارد.

و برخی هم عقیده دارند که ضمیر به هر دو کلمه «صبر و صلوة» برمی گردد از باب اطلاق مفرد و اراده تثنیه. به عبارت ساده تر ضمیر در حقیقت به هر دو کلمه برمی گردد و در قرآن مجید هم نظائر فراوان دارد<sup>۱۵</sup> همچون آیه ۳۴ سوره توبه «والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله...» که گفته نشده است: «لاینفقونها»

\* یعنی: آنان که طلا و نقره را، گنج می کنند و آنرا، در راه خدا خرج نمی کنند..

و یا مثلاً آیه ۱۱ سوره جمعه «وإذا راوا تجارةً اولهوا إنفضوا اليها...»<sup>\*</sup> که تکفته است «انفضوا اليها» سید قطب با توجه به آیه پیشین گفته است که ضمیر در «انها» ضمیرشان است یعنی «ان هذه الدعوة الى الاعتراف بالحق في وجه هذه العوامل كبيرة وصعبة وشاقّة، الاعلى الخاشعين، الخاضعين لله، الشاعرين بخشيته وتقواه والواقين بلاقائه ولارجمة اليه عن يقين»<sup>۱۶</sup>.

در باب آیه ۶۶ سوره بقره «الذين يظنون انهم ملاقوا...» برخی از طاعنان گفته اند: تکرار کلمه «وانهم» بی فایده است و ممکن بود گفته شود: «انهم ملاقوا ربهم واليه راجعون» که در جواب باید گفت اگر خوب توجه شود در اصل، تکرار نیست و این دو مطلب از یکدیگر جداست؛ زیرا «انهم ملاقوا ربهم» یعنی: «انهم ملاقوا ثواب ربهم وما وعدهم على الصبر والصكوة» و عبارت «وانهم اليه راجعون» مطلب جداگانه ای است یعنی «انهم موقنون بالبعث» یعنی آنان به عالم دیگر اعتراف دارند و این دو کاملاً از یکدیگر جدا می باشند و تکراری هم نیست<sup>۱۷</sup>.

و برخی دیگر از طاعنان از کلمه «يظنون» در عبارت «يظنون انهم ملاقوا ربهم» چنین استنباط کرده اند که اینان به ملاقات خدایشان و بازگشت بدو اعتقاد ندارند بلکه ظن دارند که در جواب اینان باید گفت: اولاً پندار این طاعنان با روح مطلب منافات دارد؛ زیرا آیه در مقام مدح و ستایش خاشعین است. ثانياً فعل «يظنون» در اینجا نیز به معنای علم و یقین است همچنان که در آیات ۲۰ سوره حاقه و ۱۱۹ سوره

\* یعنی: و چون تجاری و یا سرگرمی ای ببینند، سوی آن پراکنده شوند...

بیتویبه و ۵۳ سوره کف . «إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مَلَأْتُ حَسَابِيَّةً\*» و «وظننوا أَنَّهُمْ مَلَجُوا مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ...» یعنی : و «علموا» و «رأى المجرمون النار فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَوَاقِعُهَا ...» یعنی : «علموا» ۱۸ .

استحکام و پیوستگی و استواری کلمات در قرآن مجید درخور اهمیت است مثلاً در آیه ۲۴ سوره بقره «فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» پس از آنکه خدا گفته است اگر در آنچه که بر بنده خود فرو فرستادیم شك دارید و در ریب هستید يك سوره مثل آن بیاورید ◊ ... بلافاصله قرآن گفته است «فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا ...» یعنی پس اگر نتوانستید که «إِن» حرف شرط و جمله شرطیه آن ذکر شده و جواب و جزای شرط محذوف است و می توان مطالب فراوانی از آن استنباط کرد همچون :

«اگر نتوانستید مانند قرآن کتابی بیاورید باید قبول کنید که از جانب خداست» و یا مثلاً «باید شك نداشته باشید» و یا مانند «باید در برابر دستورات قرآن تسلیم باشید» و یا نظیر «باید این کتاب بر شما حاکم باشد» .

\* یعنی : من ملاقات این روز حساب را اعتقاد داشتم .

○ یعنی : ویدانستند که از خدا جز به سوی او پناهی نیست ...

○ یعنی : و گنهکاران، جهنم را ببینند و به یقین دانند که در آن افتادند ...

◎ یعنی : و اگر تکردید که هرگز هم نخواهید کرد [و نخواهید توانست، نظیر قرآن

کتابی بیاورید] پس بترسید از آن آتش که آتش گیره و سوخت آن مردم و سنگ است .

◊ آیه پیش از آن (بقره/۲۲) چنین است : «وَأَن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا مَلِيًّا

مِثْلًا مِمَّا نَزَّلْنَا مَلِيًّا ...» .

جمله «لَنْ تَعْمَلُوا» که بلافاصله آمده است از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا «لَنْ» بر نفی ابد در مستقبل دلالت می‌کند و در واقع قرآن گفته است «البته که هرگز هم نخواهید توانست نظیر قرآن کتابی بیاورید» درباره همین آیه که قرآن گفته است: «... فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ...» برخی از طاعنان گفته‌اند که ارتباطی میان مردم و سنگ (ناس و حجارة) نیست که به قول شیخ خلیل یاسین<sup>۱۹</sup>، میان این دو ارتباط هست؛ زیرا آن مردم از سنگها برای خود بت می‌تراشیدند و آنها را خدای خود می‌پنداشتند و یا به قول شیخ طبرسی علت اینکه حجارة (= سنگ) را آتش‌گیره‌های این آتش معرفی می‌کند، اینست که به عظمت و شدت حرارت و هول‌انگیزی آن پی ببریم؛ زیرا آتش در صورتی می‌تواند سنگ را آب کند که حرارت فوق‌العاده داشته باشد و شاید برخی بگویند که صِلَةُ «الذی و الّتی» باید نزد مخاطب معلوم باشد و مخاطب آشنایی کامل بدان داشته باشد و حال آنکه این آشنایی در «... نار الّتی و قودها الناس و الحجارة ..» نیست.

در جواب گفته شده اولاً شاید اینان در این باره قبلاً از رسول اکرم (ص) سخنانی شنیده و آن حضرت در این باب برای آنان توضیحاتی داده باشد و ثانیاً ممکن است بگوییم که اینان در باب آتش‌گیره‌ای (ناس و حجارة) که در آیه ۶ سوره تحریم «... قوا انفسکم و اهلیکم نارا و قودها الناس و الحجارة...» آمده، آگاهی قبلی داشته‌اند.<sup>۲۰</sup>

\* وقود: بفتح الواو: اسم لما یوقد. و بضم الواو: المصدر. رک: تفسیر التبیان ۱/۱۰۷.

⊙ یعنی: خود و کسانی که از آتش که می‌زم آن مردم و سنگ است، محفوظ بدارید... با آنکه سوره بقره و سوره تحریم هر دو مدنی هستند ولی می‌دانیم که سوره تحریم پیش از سوره بقره نازل شده است.

و نیز استواری کلمات در آیه ۱۲۷ - سوره بقره «و اذیرفع ابراهیم  
- القواعد من البيت واستعمل ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم\*»  
در خور توجه است .

در این آیه همان طوری که ما فارسی زبانان ترجمه می کنیم چنین  
به نظر می رسد که «اسمعیل» با واو حرف عطف بر «ابراهیم» عطف شده  
و او نیز همچون پدرش، ابراهیم، «یرفع القواعد من البيت» پایه های  
خانه کعبه را بالا می برد، لیکن عبارت قرآن چنین نیست و تاخر کلمه  
«اسمعیل» پس از «ابراهیم» و بعد از عبارت «یرفع القواعد ...» نشان  
می دهد که نقش اسمعیل در بالا بردن خانه نقش ثانوی است و نقش  
اساسی از آن ابراهیم است، همان طوری که زمخشری<sup>۲۱</sup> نیز گفته است  
«وقیل کان ابراهیم یبنی واسمعیل یناوله الحجارة» و شیخ طبرسی<sup>۲۲</sup>  
هم از قول ابن عباس نقل کرده که اسمعیل به ابراهیم سنگ می داد و او  
آن را روی پایه های خانه کعبه می چید و بالا می برد .

و نیز از جمله «یرفع ابراهیم القواعد من البيت ...» چنین استنباط

\* یعنی : [بیاد آور] هنگامی را که ابراهیم و اسمعیل پایه های خانه کعبه را بالا  
می بردند و می گفتند : پروردگارا از ما بپذیر و قبول فرما ؛ زیرا تویی که دعای ما را  
می شنوی و به اسرار و مصالح ما دانایی .

فعل «اذکر» مقدر است و در اصل چنین بوده «واذکر اذیرفع ...»

همان طوری که تقدیر جمله «ربنا تقبل منا» چنین بوده است :

«یقولون ربنا تقبل منا» یعنی، در حالی که می گفتند : پروردگارا از ما بپذیر .

«قواعد» جمع «قاعده» است «القواعد من البيت» : اساس . برای آگاهی بیشتر

رجوع شود به : مجمع البیان فی تفسیر القرآن ۱/ ۲۰۶ و ۲۰۷ و تفسیر غریب القرآن ۶۴ .



می‌شود که شالوده خانه کعبه وجود داشته و ابراهیم و اسمعیل پایه‌های آن خانه را بالا برده‌اند.

از جمله «تَقْبَلُ مِنَّا» هم فهمیده می‌شود که اینان کعبه را برای عبادت ساخته‌اند؛ زیرا از خدا می‌خواهند که از آنها بپذیرد و در برابر این عمل به آنان ثواب عنایت کند؛ زیرا توقع پاداش و ثواب از خدا در تاسیس ساختمان و بالا بردن بنائی است که جنبه عبادی دارد و برای محل عبادت ساخته می‌شود، اینست که از خدا تقاضا می‌کند که این خدمت را از آنان بپذیرد<sup>۲۳</sup>.

گاه ممکن است، مفهوم واحدی را با الفاظ گوناگون بیان کرد که بعضی از آن الفاظ از جهتی برتر و بهتر از دیگر الفاظ است. قرآن مجید در انتخاب کلمات، بهترها را برگزیده است مثلاً در آیه ۴۵ سورة الرحمن «مُتَّكِنِينَ عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنِّ الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ\*» در این آیه می‌توان گفت: «... وَثَمَرِ الْجَنَّتَيْنِ قَرِيبًا» و ظاهراً معنای این عبارت به فهم عامه نزدیک‌تر است ولی آنچه قرآن گفته و کلماتی که قرآن برگزیده بهتر است و مناسب‌تر؛ زیرا اولاً میان دو کلمه «جَنِّ» (= جَنَّا) و «جَنَّتَيْنِ» جناس است، ثانیاً کلمه «ثَمَر» مفهوم کلمه «جَنِّ = جَنَّا» را نمی‌رساند برای اینکه جَنَّا (= جَنِّ) میوه قابل چیدن را گویند<sup>۲۴</sup>. يقال جنیته واجنیته، اذا اقطفته. ثالثاً از جهت رعایت فواصل آیه‌ها، «وَجَنِّ الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ» بهتر و مناسب‌تر است از «وَتَمَرِ الْجَنَّتَيْنِ قَرِيبًا».

\* یعنی: درحالی که بهشتی‌ها بر بسترهایی که حریر و استبرق، آستر آنهاست، تکیه زده‌اند و میوه درختانش در همان حال در دسترس است، و به گفته ابوالفتح رازی تفسیر ابوالفتح (۱۰/۲۰۲) «و میوه‌های این بستانها نزدیک باشد قریب المتناول ...»

«تَلَقْتُمْ رِيًّا مِثْلًا دَرَايَةُ ۸» سورة عنكبوت «وما كنت تتلوا مِن- قبله مِن  
 كتابٍ ولا تَخِطُّهُ بِيَمِينِكِ إِذَا لَارْتَابَ الْمِطْلُونُ» \* . کلمه «تتلوا» بهتر  
 است و مناسبتر از کلمه «تقرأ» زیرا اولاً «تقرأ» با داشتن همزه  
 اندکی ثقیل است و «تتلوا» بر زبان ساده تر گفته می شود و ثانیاً تلاوت  
 مخصوص کتب آسمانی است و «قراءت» خواندن کتب آسمانی و غیر  
 آسمانی را شامل می شود مثلاً گفته نمی شود : نامه ترا تلاوت کردم  
 «لَا يَتَقَالُ تِلْوَاتٌ رَقْمَتِكَ» ۲۰ . برای اینکه نقش اعجاز آمیز کلمات در قرآن  
 مجید بهتر روشن گردد به ذکر چند نمونه دیگر می پردازیم :

در آیه ۲۳ سورة نساء «حَرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ  
 وَآخَوَاتِكُمْ ...» در این آیه که بحث از تحریم ازدواج با محارم  
 است، قرآن از کلمه ام (= مادر) که واژه مقدسی است و قداست دارد  
 و هاله ای از اجلال در این کلمه هست، استفاده کرده تا که نفوس از نزدیکی  
 با این موجود مقدس شمشز شود و در واقع کلمه «ام» خود مؤید  
 تحریم است در صورتی که در آیه ۲۳۳ سورة بقره «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ  
 أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْفِخَ» و علی المولود

\* یعنی : ولو ای پیامبر پیش از نزول قرآن، کتابی نمی خواندی و به دست خویش  
 خطی نمی کشتی تا که منکران قرآن در نبوت شک ورایی کنند .  
 ❁ یعنی : حرام شد برای شما ازدواج با مادران و دختران و خواهرانشان ...  
 این ابر الاصبع در صفحه ۱۵۵ بدیع القرآن نوشته است : «فان هذه الآية اشتملت علی  
 خمسة عشر محرماً من اصناف النساء ، ذوات الارحام ، ثلاثة عشر منفياً ومن الاجانب ، منفان .  
 ○ الرضیع مصر اللدی یشریب اللبن منه . یقال : رضیع ورضع . والمصدر : الرضیع  
 والرضع والرضاع والرضاعة . رد : طبرسی ، مجمع البیان فی تفسیر القرآن ۱/ ۲۲۴ .

لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ...» از کلمه «والده» استفاده شده؛ زیرا می‌خواهد با بکاربردن لفظ «والده» بفهماند که جدا کردن طفل از «والده» نارواست و خلاف وجدان و احساس. یا توجه به اینکه لفظ «ام» در زبان عربی معنای وسیع‌تری دارد و علاوه بر مادر بر ریشه و اساس هر چیزی نیز اطلاق می‌شود.

ابن قتیبه، (متوفی به سال ۲۷۶ هجری) در ذیل «... وعلی المولود له رزقهن وکسوتهن بالمعروف...» نوشته است<sup>۲۶</sup> «ای علی الزوج اطعام المرأة والولید والکیسوة علی قدر الجیده». نکته جالب اینکه قرآن گفته است «المولود له» و نگفته است «الوالد» تا بفهماند اولاد به پدران تعلق دارند و منسوب به پدر می‌شوند و نه به مادر و روی همین

\* یعنی: و مادران بایست دو سال کامل فرزندان خود را شیر دهند و این برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را کامل کند و برپدر لازم است که خوراک و پوشاک مادر را بطورشایسته و در حد متعارف بدهد. البته لازم نیست که مدت شیردادن طفل دو سال تمام باشد، بلکه دو سال برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را کامل کند «... لمن اراد ان يتم الرضاعة». درست است که این آیه به صورت جمله خبریه، بیان شده ولی منظور اصلی آن، امر است و به قول شیخ طبرسی «صیغته صیغة الخبر والمراد به الامر» و در قرآن مجید نظیر هم دارد همچون آیه ۲۲۸ بقره «والمطلقات يتربصن بانفسهن ثلاثة قروء...» یعنی زنان مطلقه انتظار می‌کشند تا سه پاکی. یعنی باید انتظار بکشند و باید از شوهر کردن خودداری بکنند تا سه پاکی.

بد نیست که بدانیم یا اینکه «حولین» معنای دو سال را می‌رساند و «حولین» یعنی ۲۴ ماه ولی بازم کلمه «کاملین» ذکر شده زیرا که گاهی به کمتر از دو سال هم، دو سال گفته می‌شود و کلمه «کاملین» آورده شده تا معلوم گردد منظور دو سال واقعی و کامل است. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن ۱/ ۲۲۴.

اصلاً است که خوراک و پوشاک در حد متعارف بر پدران است ۲۷ .  
 «فانما امهات الناس اوعية» مستودعات و للإباء ابناء  
 نمونه دیگر آیه ۳ سورة الجن «وانه تعالی جد ربنا ما اتخذ  
 صاحبة ولا ولدا» \* است که بجای کلمات «زوج» و «امراة» از  
 «صاحبة» که دارای مفهوم ویژه‌ای است استفاده شده به قول راغب  
 اصفهانی ۲۸ (متوفی به سال ۵۰۲ هجری) : «الصاحب الملازم انساناً  
 كان أوحیواناً او مکاناً او زماناً و لا فرق بین ان تكون مصاحبه بالبدن و  
 هو الاصل والاكثر او بالمنابة والهمة» .

ابن قتیبه از قول مجاهد نوشته است «جد ربنا : جلال ربنا»  
 وقال قتادة : عظمتة وقال ابو عبیدة : ملكه وسلطانه . (رك : ابن قتیبه،  
 تفسیر غریب القرآن ۴۸۹) .

الجسد فی اللفة : العظمة والجلال، ومنه قول انس : كان الرجل اذا  
 حفظ البقرة وآل عمران، جسد فی عیوننا، ای عظم وجسد . فمعنی  
 «جد ربنا» ای عظمتة وجلاله (رك : الجامع لاحکام القرآن ۸/۱۹) یعنی:  
 و چون بنده خاص «حضرت محمد ص» برای آنکه خدارا بخواند، قیام  
 کرد، طایفه جنیان گرد او ازدحام کردند که نزدیک بود بر سرهم فرو  
 ریزند .

همان طوری که در آیه ۱۹ همین سورة جن به جای کلمات «رسول الله»  
 و «نبی الله» کلمه «عبد الله» بکار رفته و قرآن گفته است : «وانه لَمَّا  
 قام عبد الله يدعوه كادوا يكونون علیه لبيدا» .

\* یعنی : وهمانا که بسیار مرتبه است ، شان واقفدار پروردگارا، او زنی تکرفت

و فرزندى نژاد .

در این آیه از کلمه «عبدالله» استفاده شده و نه «رسول الله» و «نبی الله»؛ زیرا آن حضرت، در این مقام، مرسک بدیشان نبود و اگر قرآن می گفت: «رسول الله» یا «نبی الله» این ایهام بوجود می آمد که آن حضرت، مرسک برایشان هم هست<sup>۲۹</sup>.

قرآن مجید از قوه عاقله ای که در انسان وجود دارد به الفاظ: فؤاد، قلب، لب و عقل تعبیر کرده ولی هر یک را با دقت خاصی بکار برده است مثلاً در آیه ۱۷۹ بقره «ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب» و یا مثلاً در آیه ۱۹۰ آل عمران «ان فی خلق السموات والارض و اختلاف الليل والنهار لآیات لاولی الالباب».

از کلمه «الباب» که جمع «لب» است، استفاده کرده؛ زیرا مورد خطاب، «اولی الالباب» یعنی خردمندان که هواقب امور را بهتر درک می کنند، هستند و به گفته ابوالفتح رازی «... این برای آن تخصیص کرد از میان دیگر نامها که عاقلان باشند که کارها به اندیشه کنند و از هواقب امور قتل و جراح بترسند».

\* یعنی: و قصاص برای حفظ حیات شماست ای خردمندان.

○ یعنی: محققاً در خلقت آسمان و زمین و رفت و آمد شب و روز، روشن دلالی

است برای صاحبان بینش و عقل.

○ «الباب» در قرآن همیشه به صورت جمعی بکار رفته است. ترتیبی (تفسیر)، جلد ۴ ص ۱۱۹، لب را، عقل معنی کرده و افزوده است «... لب، وهو العقل. لب کل شیء، خالصه». شیخ تبرسی (مجمع البیان ۵۵۵/۲)، نوشته به عقل لب گویند. چون بهترین چیز انسان است و لب هر چیزی، خالص آن چیز است «اللب: العقل، مسمی به لانه خیر ما فی الانسان واللب من کل شیء خیره وخالصه».

در این ابی‌الاصبع مصری، نوشته است در آیه «ولکم فی القصص حیاة» یا اولی‌الالباب «هنر ایجاز بکار رفته است، ایجازی که موصوف به مساوات است در صورتی که در آیه ۳۳ سوره‌الاسراء، «ولاتقتلوا النفس الّتی حرم الله الا بالحق...» هنر اطناب موصوف به مساوات وجود دارد؛ زیرا آیه مزبور توضیح آیه «ولکم فی القصص...» است.

... قرآن «قلب» را به معنای چیزی که امروز عقل گویند بکار برده و گاه جایگاهی برای آن در «جوف» قائل است و زمانی در سینه.

«ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه...» (سوره‌الاحزاب

آیه ۴).

«... ولكن تعمی القلوب الّتی فی الصدور» (سوره‌الحج آیه

۴۶).

و در آیه ۱۷۹ سوره‌الاعراف: «... لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها...» یعنی، در واقع دلهایی دارند که بر اثر عدم تدبیر حق را درک نمی‌کنند، مقصود اینست که آنان از فهمیدن اعراض دارند و قلب در اصطلاح قرآن یعنی روح و فکر و نیروی عقل، یعنی با اینکه همچون چهارپایان فاقد شعور نیستند در عین حال از این وسیله بهره‌نمی‌گیرند و فکر نمی‌کنند. ابوالفتوح رازی هم در تفسیر «لهم قلوب لا یفقهون بها» گفته است<sup>۳۰</sup>: «ایشان را دلهاست که به آن، چیزی

\* یعنی: خدا برای هیچ مردی دو قلب در اندرونش ننهاده... .

○ یعنی... . لیکن دلهایی که در سینه‌هاست، کور می‌شود.

○ یعنی: ... . برای آنان دلهایی است بی‌ادراک و معرفت و دیده‌هایی بی‌شعور

نمی‌دانند.» منظورش همان فکر و نیروی عقل است .

و در آیه ۸ سوره آل عمران «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»\* .

در این آیه حذف وجود دارد و تقدیر آن، چنین است<sup>۳۱</sup> :  
«ویقولون الراسخون فی العلم: رَبَّنَا لَا تُزِغْ...» و به قول ابوالفتح رازی  
(روح الجنان ۲/۵۱) : «بارخدا یا بمگردان و بجنبان دل‌های ما...»  
شیخ طبرسی هم ، نوشته است : (مجمع البیان ۲/۴۱۱) : این مطلب ،  
نقل قول از زبان راسخان در علم است که در آیه پیش آنان را ذکر کرده  
است و در واقع آنان هستند که می‌گویند : خدایا دل‌های ما را به باطل  
مایل مگردان ، پس از آنکه ما را هدایت فرموده‌ای .

با توجه به اینکه قرطبی هم در تفسیرش گفته است : «از اغة القلب  
فسادٌ ومیلٌ عن الدین» پیداست که منظور قرطبی هم همان نیروی  
عقل است و مردم عاقل هستند که همواره مراقب روح و قلب خود هستند  
تا به راه‌های نادرست متمایل نشوند .

کلمه دیگر «فؤاد» است یعنی : دل . که جمع آن «افئدة» می‌باشد.  
این کلمه در اصل به معنای گرما و شدت حرارت است ؛ زیرا می‌گویند :  
«فاد اللحم فاداً» یعنی گوشت را پربان کرد . راغب اصفهانی (المفردات  
فی غریب القرآن ، ص ۲۸۶) گفته است : «الفؤاد كالقلب یقال لیه  
فؤادٌ اذا اعتبیر فیہ معنی التفؤود ای التوقد...» یعنی : فؤاد همچون  
قلب است و لکن این کلمه درجایی گفته می‌شود که آفروختگی و بختگی

\* یعنی : بار پروردگارا : ما را به باطل میل مده، پس از آنکه به حق هدایت فرمودی  
و به ما از لطف خویش رحمتی عطا فرما، برآستی که تو بخشایشگری .

در آن منظور باشد. البته این موضوع پس از تجربه کافی به انسان دست می‌دهد و باید گفت که: در معنی فؤاد جوشش و فروختگی هست. فؤاد همچون قلب است اما در فؤاد معنای برافروختگی و شعله‌ور بودن اعتبار می‌شود و مورد استعمال آن بواسطه شدت تأثیر است. فؤاد همان موهبتِ خدایی است که به انسان بخشیده شده تا که با آن آدمی فکر کند و درست بیندیشد و روی همین اصل است که «فؤاد» هم در طول زندگی مسؤولیت دارد و در روز واپسین از آن بازخواست می‌شود. «ولاتقف ما لیس لك به علم» <sup>۱</sup> «إن السمع والبصر والفؤاد کل أولئك کان عنه مسؤولا» \*.

گفته شد که قرآن در انتخاب کلمات بسیار دقیق است مثلاً در آیات ۶۲ تا ۶۴ سوره ص «وقالوا ما لنا لانی رجلاً کنا نعدهم

\* یعنی: چیزی را که درباره آن، علم نداری بیروی مکن که گوش و چشم و دل، [همه در پیشگاه خدا] مسؤولند و از آنها پرسش می‌شود.

فؤاد: دنبال کردن اثر، و «لاتقف» ای لاتنبه الحدس والظنون... وهو ماخوذ من القفا کانک تقفوا الامور. يقال: ففوت اثره. والقائف: الذی يعرف الانار وینبها. و کانه مقلوب من القافی. رک: تفسیر غریب القرآن ۲۵۵.

در مورد جمع کم و قلیل در زبان عربی گفته می‌شود: «کل اولئك» و هرگاه بخواهند جمع بسیار بگویند، گفته می‌شود: «کل هذه».

«اولئك» همان طوری که اشاره است برای ذوی العقول، برای غیر ذوی العقول هم بکار می‌رود و به قول شیخ طبرسی (مجمع البیان ۲/۴۱۵) «فاولئك كما یكون اشارة الى العقلاء یكون اشارة الى غیرهم». در واقع به قول شیخ طبرسی، افعال سماع و بصر و فؤاد، مورد بازخواست قرار می‌گیرند.

→



مِنَ الْأَشْرَارِ ، اتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْبَصَارُ ، إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمَ أَهْلِ النَّارِ \*» .

در آیه ۶۴ خدا مشرکین را «اهل النار» گفته است در صورتی که در تمام قرآن ایشان را «اصحاب النار» معرفی کرده است ؛ زیرا کلمه «اهل» در این مورد بهتر و دقیق تر از کلمه «اصحاب» است ؛ چه «اهل» در اینجا بر اقامت و سکونت دوزخیان نیز دلالت می کند و استعمال آن از کلمه «اصحاب» مناسب تر است . با توجه به اینکه در مورد «تخاصم» و جدال، کلمه «اهل» مناسبیت بیشتر دارد تا اصحاب ○ .

و نیز در آیه ۱۸۰ سوره آل عمران «وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ○» .

\* یعنی : و اهل دوزخ یا یکدیگر گفتند : چه شده که ما مردان مؤمن را که از اشرار می شمردیم [امروز در دوزخ نمی بینیم] در صورتی که آنها را [در دنیا] مسخره و استهزاء می کردیم [آیا آنها اهل دوزخ نیستند] یا هستند و چشمان ما بر آنها نمی افتد . همانا این مطلب محقق است که دوزخیان در محاصمه و جدال خواهند بود .  
«وقالوا» یعنی اکابر المشرکین قالوا .

«اتخذناهم سخریًّا» ای کما نستخرمنهم رک : تفسیر غریب القرآن ۲۸۱ .  
«... لحق» تخاصم اهل النار : ای ان تخاصم اهل النار فی النار لحق . رک : تفسیر قرطبی ۲۲۵/۵ .

○ از اقادات همکار فاضل ، آقای دکتر ناضلی .

○ یعنی : گمان نبرند، آن کسانی که بخل ورزیده و حقوق فقیران را از مالی که خدا

←

بینه در این آیه کلمه «میراث» بسیار دقیق بکار رفته است با آنکه می‌دانیم در بیشتر آیات قرآنی «وَلِلَّهِ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» بکار رفته لیکن در این آیه کلمه «میراث» آمده؛ زیرا قرآن خواسته است بگوید که همه موجودات زمین و آسمان می‌میرند و فقط خدا می‌ماند و ملک همه مالداران باطل می‌شود جز ملک خدا که او باقی و دائم است پس از فناء همه. با توجه به اینکه کلمه «میراث» در این آیه زشتی بخل را بهتر نشان می‌دهد؛ زیرا در آغاز آیه گفته شده است: «... یبخلون بما آتاهم الله من فضله...» یعنی آنان از دادن چیزی که مال خداست بخل ورزیده‌اند و کلمه «میراث» نشان می‌دهد که این مال در اصل، متعلق به ایشان نبوده و آن روزی که به دنیا گام نهاده‌اند، چیزی با خود نداشته‌اند و افسوس که از دنیا می‌روند و همه چیز را بر جای می‌گذارند. «وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». و کلمه «میراث» هدف اصلی آیه را که ترغیب و تشویق بر انفاق مال و منع از بخل و امساک است، بخوبی نمایانده است.<sup>۳۲</sup>

←

به فضل خویش به آنان داده، اداء نمی‌کنند. این بخل ورزیدن به سود آنان خواهد بود بلکه این بخل، شر و بهزیان آنان است و در روز جزاء آن مالی که در آن بخل ورزیده‌اند زنجیر گردن آنان باشد. و میراث آسمان و زمین مختص خداست و خدا به کردار همه شما آگاه است.

سَبَّحْتَونَ : ای یلزم امناتهم الله . رک : تفسیر غریب القرآن ۱۱۶ .

ابوالفتح رازی (روح الجنان ۲/۲۷۲) در بحث از «وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»

نوشته است: «و خدای راست میراث اهل آسمان و زمین ... علی حلف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه . کتوله : «راسال القرية .» .

گاه آدمی در انتخاب کلمات قرآنی، مبهوت می ماند و سر انتخاب کلمه را پس از تفکر و تأمل درمی یابد مثلاً در آیه ۲۷ سوره الحج «واذن فی الناس بالحج یاتوک رجلاً و علی کتل ضامر یاتین من کل فج عمیق» \*، ممکن بود گفته شود: «مِن کل فج عمیق» تا که از لحاظ حرف آخر کلمه با آیه پیشین هم مناسب باشد لیکن قرآن کلمه و صفت «عمیق» را برگزید تا که خواننده احساس راهی را بکند که محصور میان دو کوه است و برای آن راه طول و عرض و عمق هست.

یا مثلاً در آیه های ۲۸ تا ۳۱ واقعه: «فی سدر مَخضود و طلح مَنْضود و ظلّ ممدود و ماء مَسکوب» شاید در بند

\* یعنی: در میان مردم ندان و اعلام حج بده، تا مردم پیاده و سواره و زهر راه دور به سوی تو، جمع آیند. جزم فعل «یاتو» به جهت اینست که در جواب فعل امر است. رك: تفسیر ابوالفتوح ۸/۸۹ رجال جمع «رجال» است مثل صحاب جمع «صاحب» و نصب «رجال» هم به مناسبت حال بودن آنست. ای رجالة: پیادگان.

«و علی کل ضامر» ای ركبانا علی ضمر من طول السفر. رك: تفسیر غریب القرآن ۲۹۲ چرا گفت: «یاتین» و نگفت «یاتی» لان المقصود جماعة الابل. رك: خلیل یاسین - اضواء علی متشابهات القرآن ۲/۴۰.

○ یعنی: در سایه درختان سدر بی خار و درختان موز پر میوه سایه دار. و سایه پیوسته و درجوبیار و کنار نهرازی رونده که هرگز قطع نمی شود.

«سدر مَخضود» ای لاشوك فيه: کانه خضد شوکه، ای قطع.

«طلح مَنْضود»: الطلح هنا: الموز. به روایت طبری، اهل یمن، موز را، طلح

گویند. «وظل ممدود»: لاشمس فيه.

«وماء مسکوب»: چادر غیر منقطع.

رک: تفسیر غریب القرآن ۴۴۸ و تاویل مشکل القرآن ۲۱۴.

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰

ع امیرک به ذهن کسی خطور کند که چه فایده‌ای در درخت سیدر - که در بزیادی و صحاری می‌روید و بدان اهمیت هم داده نمی‌شود - هست ؟  
 - که البته در جواب می‌گوییم بلاغت آیات در همین است که قرآن در اینجا از درختان کوچک برگ که «سیدر مخضود» و از درختان بزرگ برگ که «طلح منضود» می‌باشد سخن گفته و این خود اشارتی است به اقسام مختلف درختان<sup>۳۳</sup>.

و نیز در این آیات اگر به جای «وماء مسکوب» که به معنای آب جاری و رونده غیر منقطع است می‌گفت: «وماء غزیر» آن مفهوم درک نمی‌شد.

با مثلاً در آیه ۱ سوره‌الاسراء «سَبَّحَانَ الَّذِي اسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ \*» کلمه «لَيْلًا» نقش مهمی دارد و اینکه برخی از طاعنان گفته‌اند که: «اسراء» به معنای شب رفتن است و خود این کلمه بر حرکت کردن در شب دلالت می‌کند و ذکر کلمه «لَيْلًا» اضافی است و بی‌مناسبت.

ولی چنین نیست و به قول زمخشری<sup>۳۴</sup> کلمه «لَيْلًا» در این آیه به لفظ تکره، تقلیل زمان اسراء را می‌فهماند یعنی پیامبر اکرم (ص) با آنکه فاصله آن دو محل یعنی از مکه به فلسطین چهل شبانه‌روز راه با وسائل معمول در آن زمان بوده مع ذلك مدت اسراء «بخشی از شب» بوده است و علت «اسراء» هم نشان دادن قسمتی از آیات خدا بوده است

\* یعنی: منزّه است خدا این که شبانه‌گاه بنده خویش را راه برد، از مسجد الحرام تا مسجد اقصی که اطراف آنرا برکت داده‌ایم تا که آیات خویش را بدر بنمایانیم. البته که خدا شنوا و بیناست.

مقصود از مسجد الحرام مسجد مکه و منظور از مسجد اقصی، مسجد بیت المقدس

«لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا» و چون سرزمین فلسطین پر آب و علف است و حاصل خیز و دارای محصول فراوان، لذا «بارکنا حوله» گفته شده است.

قرآن مجید معانی عالیّه را در بهترین الفاظ زیبا بیان کرده و توانسته است میان دو عنصر لفظ و معنی رابطه برقرار کند و انتظام لفظی و انساق معنوی در آن وجود داشته باشد و روی همین اصل بوده است که ابوسلیمان حمد بن ابراهیم الخطابی، متوفی به سال ۲۸۸ هجری، قرآن را از آن جهت معجزه<sup>۳۰</sup> دانسته که در آن فصیح ترین الفاظ به بهترین وجه، تألیف یافته و الفاظ زیبا و معانی عالیّه در یک جا گرد آمده و به قول او: «... و اعلم ان القرآن إنما صار معجزاً لانه جاء يافصح الالفاظ في احسن نظوم التأليف مضمناً اصح المعاني ...»

برخی از معاندان گفته اند اینکه می گویند فصیح ترین الفاظ و زیباترین کلمات، در قرآن بکار رفته، غیر قابل قبول است و در بعضی از موارد، چنین نیست و افزوده اند که مثلاً در آیه ۱۷ سوره یوسف «... و ترکنا یوسف عیند متاعینا فاکله الذئب ...» در مورد حیوانات درنده، کلمه «افتراس» بهتر است تا فعل «اکل»؛ زیرا «افتراس» در لغت به معنای شکار افکندن و شکستن و کوفتن استخوان کردن شکار می باشد و ظاهراً هم بنظر می رسد که فعل «افتراس» مناسب تر از فعل «اکل» باشد ولی تکتة بلاغی در همین است که گفته شود «فاکله الذئب» زیرا برادران یوسف از ترس اینکه مبادا پدرشان چیزی از بقیه و مانده

\* یعنی: و یوسف را بر سر متاع خود گذاردیم [چون بازگشتیم] یوسف را مرکه قلعه خود ساخته بود.

○ الفرس: دق العنق.

یوسف مطالبه کند به یکبارگی گفتند: «فَاكَلَهُ الذُّبُّ» و کلمه «افتراس» در این مورد مناسب نیست و مفهوم «اکل» را نمی‌رساند «فان الافتراس بمعناه فی فعل السَّبْعِ القتل حسب» و برادران ادعا کردند که «اکله الذُّبُّ» تا که پدر مطالبه استخوان و بقیه چیزی از بدن یوسف را نکند با توجه به اینکه لفظ «اکل» در مورد گرگ و دیگر حیوانات درنده زیاد یکار رفته و خطایی از قول ابن السکیت نقل کرده است که: «اکل الذُّبُّ الشاة فما ترك منها تاموراً» \*

و نیز در شعر شاعران در مورد ضَبَع (= کفتار) فعل «اکل» یکار رفته است <sup>۳۵</sup>.

ابا خراشة اما انت ذانفره فان قومی لم تاكلهم الضبع  
و یا مثلاً در آیه ۶ سوره ص « وَاَنْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ اَنْ اَمْشَوْا  
وَاصْبِرُوا عَلٰى اِلْهَتِكُمْ اِنْ هٰذَا لَشَيْءٌ يَّرَادُ » برخی از  
معاندان و طاعنان گفته‌اند: اگر بجای کلمه «امشوا» کلمات «امضوا  
وانطلقوا» گفته می‌شد بهتر بود و بلیغ‌تر. که باید گفت: چنین نیست  
بلکه کلمه «امشوا» در این مورد مناسب‌تر است و بلیغ‌تر؛ زیرا در  
مفهوم کلمه «امشوا» ثبات و استقامت و استمرار وجود دارد و این مفهوم  
با کلمه «اصبروا» مناسب‌تر است تا کلمه «امضوا وانطلقوا» که در مفهوم  
آن، انزعاج و ازجاکنده شدن و سرعت وجود دارد و به قول خطایی  
«وَالْقَوْمُ لَمْ يَقْصِدُوا ذٰلِكَ وَلَمْ يَرِيْدُوْهُ» <sup>۳۶</sup>.

\* التامور: الرعاء والنفس وحياتها، والقلب وحيته وحياته ودمه، اوالدم ... الخ.

وك: ثلاث رسائل في اعجاز القرآن، ص ۱۱۱ پاورقی.

○ یعنی: و بزرگان‌شان پرفتنند [وگفتند] که بروید و با خدا یانتان بسازید که این، چیزی است مطلوب.

و یا مثلاً در آیه ۲۹ سوره الحاقه «هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيهِ \*» ، برخی پنداشته‌اند که کلمه «هلاک» فقط در مورد اعیان و ذوات بکار می‌رود و در این آیه که کلمه «سُلْطَانِيهِ» فاعل فعل «هَلَكَ» است بهتر بود فعل «ذَهَبَ» بکار می‌رفت . که باید گفت : چنین نیست ؛ زیرا در «ذهاب» انتظار عود و برگشت، هست، در صورتی که در «هلاک» چنین چیزی، نیست و انتظار بازگشت و بقیه‌ای ، نمی‌باشد<sup>۳۷</sup> .

به عبارت دیگر، هلاک ، از تابودی حکایت می‌کند ولی «ذهاب» به معنای برجای نماندن است که ممکن است به نابودی منتهی شود و یا تغییر یابد .

در اصطلاح قرآن «فاصله» به کلمه آخر آیه اطلاق می‌شود و به قول سیوطی<sup>۳۸</sup> «الفاصلة كلمة آخر الآية ، كقافية الشعر وقريظة السجع» و شاید هم، این کلمه، از آیه ۳ سوره الروم گرفته شده باشد که گفته است : «كتابٌ فَصَّلَتْ آيَاتُهُ ، قرآنا عربياً لقومٍ يَعْلَمُونَ»<sup>۳۹</sup> و به قول رمّانی<sup>۴۰</sup> ، (متوفی به سال ۲۸۶ هـ) حروف متشاکل که در مقاطع جمله‌ها و آیات قرآنی بیاید و موجب حسن افهام معانی هم بشود ، «فواصل» نامیده می‌شود . و به قول رمّانی «والفواصل بلاغةٌ والاسجاع عيبٌ» رمّانی، فواصل را از مقوله بلاغت دانسته و اسجاع را از مقوله بلاغت ندانسته ؛ زیرا در سجع، معانی تابع الفاظ است و در واقع معنی فدای لفظ می‌شود، در صورتی که در فواصل چنین نیست و معنی، فدای لفظ نمی‌شود و فواصل قرآنی، از مقوله بلاغت است و حکمت ؛ زیرا معانی مورد نیاز در زیباترین الفاظ در مقاطع بکار می‌رود و حال آنکه،

\* یعنی : قدرم از دست برفت . آیه پیش از آن، اینست : «ما اغنى عنى ماله .»

یعنی : مالم، رفع نیازی از من نکرد .

○ سُلْطَان : حجت و برهان و قدرت .

○ از افادات همکار فاضل آقای دکتر فاضلی .

سجع در کلام که از «سجع الحمامة» گرفته شده، جز اصوات متشاکل نیست و ممکن است لفظی بدون فائده و بدون اینکه مورد نیاز باشد، گفته شود و هیچ فائده‌ای بر آن مترتب نباشد در صورتی که فواصل قرآنی بویژه در سوره طه (۲۰) بر حروف متجانس است و در ۲۴ آیه حرف آخر، الف است همچون «ما انزلنا عليك القرآن ليتشقى . إلا تذكرة لمن يخشى . تنزيلاً ممن خلق الارض والسموات العلی . الرحمن علی العرش استوی .» و سپس تغییر می‌یابد و همچنین سوره «الطور» (۵۲) والطور، و کتاب مسطور، فی رق منشور، والبيت المعمور .

البته ابوهلال عسکری ، (متوفی به سال ۳۹۵ هجری) در کتاب الصناعتین عقیده رمائی را در مورد فرق میان فاصله و سجع و اینکه سجع عیب است و فاصله از مقوله بلاغت، قبول ندارد و از فضیلت سجع سخن گفته و کلام مسجمی را که از تکلف خالی باشد پسندیده است<sup>۴۱</sup>. ابوبکر باقلانی (متوفی به سال ۴۰۳ هجری) در کتاب<sup>۴۲</sup> اعجاز القرآن فصلی را به «نفی السجع من القرآن» اختصاص داده و ضمناً در همین فصل از قول آنان که به وجود سجع، در قرآن اعتقاد دارند، گفته است که سجع در قرآن هست و به خاطر سجع در آیه ۷۰ سوره طه با آنکه همگان به فضیلت موسی بر هارون معتقدند ولی نام هارون بر موسی مقدم شده «فَسَأَلِي السَّحْرَةَ سَجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى» در صورتی که در سوره اعراف آیات ۱۲۱ و ۱۲۲ که سجعی نیست گفته شده: «قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ . رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ .»

و سرانجام باقلانی خود اظهار نظر کرده و گفته است<sup>۴۳</sup> که در سجع، از لفظ تبعیت می‌کند ولی در آیات قرآنی چنین چیزی وجود ندارد . ابن اثیر (متوفی به سال ۶۳۷ هجری) نوشته است<sup>۴۴</sup> با آنکه برخی از علما از سجع مذمت کرده ولی من، دلیلی بر تکوینش این عده از سجع



نمی‌بیشم جز عجز و ناتوانی اینان .

و چنانچه سجع گویی ناپسند می‌بود در قرآن نمی‌آمد ؛ زیرا ما می‌بینیم در قرآن مجید آیات مسجع فراوان هست حتی سوره‌هایی وجود دارد که تمام آیات مسجوع است همچون سوره «الرحمن» و سوره «القمر»<sup>۴۵</sup>. یحیی بن خمره العلوی (متوفی به سال ۷۴۹ هجری) ، از سجع «تسجیع» و اقسام آن بحث کرده و افزوده است که برخی از سجع گویی طرفداری کرده و آن را مایه حسن کلام دانسته و گفته‌اند که اگر سجع روا نمی‌بود، چرا در کلام خدا و گفتار پیامبر اکرم (ص) و کلام امیر المومنین علی (ع) و دیگر یلفاء آمده است . نویسنده کتاب «الطراز» فصلی در بیان شروط سجع نوشته و اقسام سجع را با مثال بیان کرده است<sup>۴۶</sup>. برخی از طاعتان گفته‌اند که کلمات آخر آیات قرآنی که اصطلاحاً «فاصله» نامیده می‌شود ، چندان مناسبتی یا دیگر کلمات ندارد و بطور تصادف، آخر آیه‌ها به کلماتی همچون : «لعلکم تدکرون» «لعلکم تتقون» «لعلکم تعقلون» و یا مثلاً در آیاتی به «والله غفورٌ حلیمٌ» ، «والله غنیٌ حلیمٌ» ختم می‌شود .

در جواب اینان باید گفت که چنین نیست بلکه فواصل آیات قرآنی، با دقت خاصی انتخاب شده و حتی در مورد کسانی که به قانون خدا حکم نمی‌کنند و طبق دستورات الهی رفتار نمی‌کنند و ظاهراً باید حکم واحدی داشته باشند ، مشاهده می‌شود که قرآن در پایان آیه ۴۴ سوره مائده گفته است : «... و منّ لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون» و در آخر آیه ۵۰ سوره مائده قرآن گفته است : «... و منّ لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون» . و آیه ۴۷ سوره مائده به «... و منّ لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون» ختم شده است که البته افراد کم دقت می‌گویند :

آنان که به قانون خدا حکم نمی‌کنند چرا در یک مورد اطلاق کافر و در مورد دیگر اطلاق ظالم و در آیه دیگر اطلاق فاسق به آنان بشود ؟<sup>۴۶</sup> در جواب ایشان باید گفت: در آیه ۴۴ سوره مائده چون آن کس که برخلاف حکم خدا داوری می‌کند ، قانون الهی را زیر پا می‌گذارد ، پس اطلاق کافر مناسب است ، و در آیه ۴۵ سوره مائده چون آن کس که به قانون خدا حکم نکند به انسان بی‌گناهی ستم کرده و نسبت بدو ظلم روا داشته ، پس اطلاق «اولئك هم الظالمون» مستحسن است ؛ زیرا چه ظلمی بالاتر از اینکه قاتلان را آزاد بگذاریم و گرفتار احساسات و عواطف کاذبی بشویم و از قصاص صرف‌نظر کنیم و از کشتن قاتل در گذریم و دست قاتل را برای قتل‌های دیگر بازگذاریم و به افراد بی‌گناه ظلم و ستم کنیم . و در آیه ۴۷ سوره مائده چون آن کس که به قانون خدا حکم نمی‌کند ، از مرز مسؤولیت خود خارج شده فاسق گردیده و از مرز بندگی و وظیفه بیرون رفته ، پس عبارت «اولئك هم الفاسقون» مناسب است<sup>۴۷</sup> .

## یادداشتها

- ۱- رك : ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری، تفسیر الكشاف عن حقائق التنزیل و عیون الاوایل فی وجوه التاویل ، معروف به تفسیر کشاف، (انست تهران، بدون تاریخ) ۱۱۱/۱ و ۱۱۲ .
- ۲- رك : زجاج، معانی القرآن و اعرابه ، شرح و تحقیق از دکتر عبدالجلیل عیسیه شبلی (بیروت/صیدا) در ۲ مجلد، ج ۱ ص ۲۹ .
- ۳- رك : عبدالرحیم فوده، من معانی القرآن ، ص ۲۳ .
- ۴- رك : زمخشری، تفسیر کشاف ۱۱۲/۱ و نیز رجوع شود به : الشیخ خلیل یاسین، اضواء علی متشابهات القرآن ، در ۲ جلد (بیروت، ۱۲۸۸ هـ/۱۹۶۹ م) ج ۱ ص ۲۰ .
- ۵- رك : خلیل یاسین، همان ماخذ ۲۰/۱ و نیز رجوع شود به : محمد بن ابی‌بکر بن

عبدالقادر الرازی، تفسیر مسئله القرآن المجید و اجوبتها، تحقیق و مقدمه از محمدعلی انصاری، (تم، بدون تاریخ) ص ۲ -

۶- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به زمخشری، تفسیر کشاف ۱۲۲/۱ و ۱۲۳ -  
۸۷- زمخشری، همان مآخذ ۱۲۲/۱ -

۹- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به : زمخشری ، همان مآخذ ۱۲۷/۱  
۱۰- برای آگاهی بیشتر درباره این آیات رجوع شود به :

الف - محمد بن جریر طبری، ترجمه تفسیر طبری ، بوسیله علمای ماوراءالنهر، به تصحیح و اهتمام حبیب یغمائی، چاپ دوم، انتشارات توس (تهران ۱۳۵۶) هفت جلد در ۴ مجلد ج ۶۰/۱ تا ۶۵ -

ب - زمخشری، تفسیر کشاف ۱۲۲/۱-۱۲۷ -

ج - دکتر محمد عبدالمنعم الجمال، تفسیر الفرید للقرآن المجید در چهار جلد (مصر، ۱۹۵۲) ج ۱۵/۱-۱۷ -

د - سید قطب، فی ظلال القرآن ، الطبعة الخامسة (بیروت ۱۹۶۷ م) در دو مجلد ج ۲۸/۱-۴۲ -

۱۱- رذ : ابن ابی الاصبیح، یدیع القرآن ، مقدمه و تحقیق از حنفی محمد شرف، الطبعة الاولى (مصر ۱۳۷۷ هـ/ ۱۹۵۷ م) صفحات ۶۹ و ۷۰ -

۱۲- رذ : ابوعبدالله محمد بن احمد الانصاری قرطبی، الجامع لاحکام القرآن ، معروف به : تفسیر قرطبی ، ۲۰ جلد در ۱۰ مجلد، الطبعة الثالثة (مصر ۱۳۸۶ هـ/ ۱۹۶۶ م) ج ۱۲۱/۲ -

۱۳- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به : زمخشری، تفسیر کشاف ۲۱۲/۱ و سید قطب، فی ظلال القرآن ۱۵۷/۱ ؛ تفسیر نمونه ۲۳۵/۱ -

۱۴- سید قطب، فی ظلال القرآن ۸۶/۱ -

۱۵- رذ : ابی محمد عبدالله بن مسلم بن فضیه، تأویل مشکل القرآن ، شرح و تحقیق از السید احمد صفر، الطبعة الثانية (قاهره ۱۳۹۳ هـ/ ۱۹۷۳) ص ۸۸ ، خلیل یاسین ، اَضواء علی مشابهات القرآن ۵۳/۱ ، جمال الدین شیخ ابوالفتح رازی، تفسیر روح الجنان و روح الجنان ، معروف به تفسیر ابوالفتح رازی، تصحیح و حواشی از حاج میرزا ابوالحسن شعرانی (انتشارات اسلامیة، تهران) ۱۶۸/۱ ، ابوعلی فضل بن الحسن